

## بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين والائمة المعصومين عليهم السلام

موضوع بحث تقابل سقیفه با غدیر است. در دو هفته اول که قسمت اول بحث بود، این بحث را به دو قسمت تقسیم کردیم. برای ایجاد آمادگی ذهنی و اینکه برگردیم به آنچه تا حال گفته شده، اصل موضوع بحث تقابل سقیفه با غدیر است. اگر فراموش نشده باشد، ما نمی‌گوییم تقابل غدیر با سقیفه؛ می‌گوییم تقابل سقیفه با غدیر. معنای آن این است که در اصل و طبق فرمان خداوند، بنا نبود چیزی به نام تقابل و دعوا و درگیری وجود داشته باشد. بنا بود غدیری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجرا شود و دنیا هم با خیال راحت پیش برود و دنیا و آخرت مردم تأمین شود. یکی به نام سقیفه پیدا شد و سر بلند کرد و به دعوا و جنگ با غدیر آمد و همه این سر و صداها را سقیفه به راه انداخت. غدیر نه با کسی دعوا داشت و نه بنا بود سر و صدایی اضافه به راه بیندازد. طبق روال عادی اجرا می‌شد و همه چیز به احسن وجه پیش می‌رفت. پس نتیجه اینکه از همان اول که بناست موضوع صحبت باز شود، می‌گوییم تقابل سقیفه با غدیر. چون در دنیا همیشه وقتی ادعایی و بحثی مطرح می‌شود، حتی از تابلوی آن مخاطب تأثیر می‌پذیرد و مدعی را تشخیص می‌دهد که این طرف می‌داند خودش با خودش چند چند است که به دعوای ما آمده یا اینکه خودش هم نمی‌داند چه می‌گوید؟ پس چون این بحث در کانال گذاشته می‌شود و یا توسط خود شما به جاهای دیگری منتقل می‌شود، باید همه بدانند که ما حتی حرف‌هایی که می‌زنیم، روی کلمات و چینش کلمات آن حساب می‌کنیم که همه آن بر مبنای دقیق اعتقادی ما باشد. بر مبنای ظریف آنچه که در دلمان هست، در مقام بحث و گفتن آن را منعکس می‌کنیم. اگر هم می‌گفتیم تقابل غدیر با سقیفه، شاید کسی متوجه نمی‌شد که منظور ما با سقیفه گفتن اول فرق دارد. اما ما می‌خواهیم همه را متوجه کنیم که حواسمان جمع است کلمه، کلمه که می‌گوییم، متوجه هستیم که تأثیرگذاری آن در ذهن مخاطب می‌تواند چه اندازه دقیق باشد. ما بحث تقابل سقیفه با غدیر را، به دو قسمت تقسیم کردیم:

#### ۱) کلیات

#### ۲) مباحث جزئی

منظورمان از این دو قسمت بحث چه بود؟

یکی این است که وقتی ما می‌گوییم تقابل سقیفه با غدیر، اصلاً این تقابل از سه کلمه، تقابل سقیفه با غدیر، تقابل یعنی دو چیز روبروی هم در بیاید. اما این روبرو در آمدن صدها نوع است. ما اگر اول در کلیات روشن نکنیم که این تقابل از کدام رقم تقابل است، به این راحتی از روی کلمات رد شدن، خب منظور اینست که یک دعوایی بینشان هست دیگر. این لایق بحث علمی نیست. این برای اینکه در کوچه بازار حالا یک کسی حرف می‌زند، زیاد وقت فکر کردن ندارد، این تقابلی است. اما یک وقت ما به عنوان یک بحث علمی، یک دوره علمی حرف می‌زنیم و حرف داریم و می‌خواهیم روشن کنیم. اول باید روشن کنیم که این تقابل کدام تقابل است؟ تقابل صد در صدی هست؟ تقابل نسبی هست؟ اگر تقابل صد در صدی هست، چه فرقی می‌کند با این که نسبی باشد؟ آثارش چیست؟ پس سر همین کلمه اول گیر می‌کنیم و می‌ایستیم و ترمز می‌کنیم و تا این را کامل روشن نکردیم، وارد کلمه بعد نمی‌شویم. می‌گوییم تقابل سقیفه. اصلاً منظور از سقیفه چیست؟ کیست؟ کدام دوره سقیفه؟ کدام افراد؟ چه شده که آن افراد به مقابله غدیر آمدند؟ اینها کجا بودند و چه انگیزه‌ای پیدا کردند که بلند شدند بیایند با غدیر جنگ و دعوا کنند؟ پس سر این کلمه دوم هم باید در کلیات بایستیم و فشنگ روشن کنیم که این چیزی که ما اسم آن را گذاشتیم تقابل سقیفه با غدیر، دقیقاً چه کسانی هستند؟ و دقیقاً چکار کرده‌اند؟ و دقیقاً چرا این کار را کرده‌اند؟

مسئله بعدی تقابل سقیفه با غدیر، شاید خیلی واضح است. نه؛ غدیر به شکل کلی معلوم هست که ولایت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است. اما وقتی شما تقابل سقیفه را با غدیر می‌آورید، دقیقاً باید روشن کنید که منظور از این غدیر چیست؟ محتوای این غدیر چیست؟ تا معلوم شود که این سقیفه به جنگ کدام غدیر آمده. از کجای غدیر دردش گرفته که بلند شده آمده به جنگ غدیر، چه چیزی از غدیر برایش مهم بوده که می‌خواست نابدش کند که بلند شده و به جنگ غدیر آمده؟ یعنی اگر مفهوم غدیر هم در ذهن ما کلی باشد، باز به درد این بحث نمی‌خورد. باید با جزئیات و ریزه کاری روشن کنیم که منظور از غدیر دقیقاً چیست؟ که وقتی می‌خواهی آن را مقصر کنی که تو آمدی به جنگ غدیر، دست بگذاری روی موضع غدیر و بگویی تو آمدی تک تک این موضع‌های غدیر را داغان کردی، خراب

کردی، از بین بردی. پس اگر این سه کلمه در بحث کلیات که قبلاً داشتیم و با دقت سعی کردیم تمام این مواضع را روشن کنیم، روشن نشود، این بحث اصلاً شروع کردن ندارد و معنا ندارد که وارد آن شویم. خوب ما تا اینجا را به عنوان بحث دفعه قبل حساب می‌کنیم و بحث کلیات در جلسه قبلی تمام شد.

حالا می‌رسیم سر مباحث جزئی: مباحث جزئی باز کلمه اش خیلی مبهم است. این مورد را ابتدا در مقابل کلیات نوشتیم که در ذهنمان باشد. کلیات یعنی فضای بحث، اما الان می‌خواهیم روی ریز مطالب صحبت کنیم. ریز مطالب یعنی چه؟ یعنی شما که می‌گویید سقیفه به جنگ غدیر آمده و به مقابله با غدیر آمده، بشمار ببینیم کجاها به مقابله غدیر آمده؟ تک تک، جزئیات مواردی که این تقابل اتفاق افتاده. به عنوان مثال آقا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با کفار قریش و مکه تقابل داشته. این تقابل ده دفعه اتفاق افتاده. یکبار آن زمانی بوده که حضرت در مکه بودند، می‌آمدند اهانت می‌کردند و شکمه شتر می‌ریختند بر سر حضرت. این یک مدل تقابل، مثال دارم می‌زنم زمانی که آن زمان اول گذشت و آقا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند مدینه، آنجا یک بار جنگ بدر این مقابله را نشان می‌دهد. یکبار جنگ احد این مقابله را نشان می‌دهد. یکبار جنگ خندق نشان می‌دهد. ببینید هر کدام از اینها یک جور مقابله است، یک مدل اتفاق افتاده، حالا این مثال تمام شد.

حرف بر سر این است که این تقابل سقیفه با غدیر در چه مواردی اتفاق افتاده؟ و در چه موضوعاتی سقیفه به جنگ غدیر آمده؟ حالا ما تک تک اینها را می‌خواهیم بیاوریم بالا، تک تک اینها را می‌خواهیم نشان بدهیم و راجع به آن صحبت کنیم. بنابراین من این عنوان دوم را در مرحله اول با این کلمه نوشتیم تا الان بتوانم با عنوان جدیدی، به عنوان موارد تقابل سقیفه با غدیر که الان بحث ما نشان دادن مواردی است که سقیفه به جنگ غدیر آمده. حالا بحث را تازه می‌خواهیم شروع کنیم تا اینجا آمادگی و پختن اذهان بود، برای آنچه که تا اینجا آمدیم و مراحل را که تا اینجا طی کردیم. اولین چیز از این موارد تقابل سقیفه با غدیر، خدامحوری است. خوب این کلمه را یادداشت کردید، حالا چون هم بحث علمی است و هم دعوا، سر جای ظریفی است. یعنی یک وقت ما می‌گوییم دو نفر بر سر یک خانه دعوا دارند. یک وقت می‌گوییم دو نفر بر سر صد هزار تومان دعوا دارند. یک وقت می‌گوییم دو نفر بر سر یک زمین چندین میلیاردی دعوا دارند. خوب طبعاً این که جزئیات این مطلب باید کشف شود که بر سر چه بوده؟ از کجا بوده؟ طرفین چه اسناد و مدارکی دارند؟ باید ورود شود. سر صد هزار تومان که باشد، آدم می‌گوید نه وقتش را هم نداریم، نمی‌خواهیم اصلاً بدانیم. اما وقتی مبلغ و عدد بالا باشد، هم مدارک باید درست باشد، هم ادعا و انگیزه باید روشن شود و هم اینکه تقابل غدیر و مقابله و مقاومتش چگونه بوده؟ این موارد چون موارد تقابل سقیفه با غدیر است، با دعوایی که سر هزار تومان در خیابان کردیم، فرق می‌گذاریم. پس می‌گوییم یک کسی آمده به جنگ کل کیان دین ما، آمده به آن چیزی که «**ما نودی به شیء**» مثل «**ما نودی بالولاية**»

پس خدا سنگ تمام گذاشته، یکی هم سنگ تمام به جنگ این چیزی گذاشته که خدا این پایه را گذاشته. ما راحت نمی‌توانیم از کنارش رد شویم. می‌آییم موارد را تک تک بیرون می‌آوریم و روی آنها حرف می‌زنیم. دقت می‌کنیم که دعوا بر سر این بوده. نتیجه این تقابل، این چیز اصلی را از زندگی مردم بیرون کرده. پس هر وقت که یاد این مقابله کننده با غدیر می‌افتیم، در واقع یاد کسی می‌افتیم که آمده بود نه فقط کل غدیر را، کل حیات انسان را نابود کند، کل دار و ندار آنچه که خدا برای مردم خواسته بود را از بین ببرد. خوب جا دارد که خیلی ریز در آن کار کنیم، جا دارد که با دقت تمام موارد آن را پیگیری کنیم.

اولین مورد **خدامحوری** است، من قبل از این که یادداشتی بنویسم، یک توضیحی به شکل شفاهی بدهم. ببینید اصلاً «**ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون**» امثال این آیه هم در قرآن فراوان است. در مضامین دعاها، در مضامین کلمات ائمه معصومین علیهم السلام که اول و آخر چیزی که خدا از انسان می‌خواهد، این است که نگاه کند ببیند خدا چه می‌گوید، بگوید چشم. هر مدلی که شما در زندگی دور می‌زنید، باید تکان خوردن هایتان را هم مطمئن باشید که خدا راضی است. خدا اجازه داده و خدا امضا کرده است. این اصلاً مبنای دینداری است و مبنای خداپرستی است. یعنی فرق آنان که خدا را می‌پرستند، با آنان که نمی‌پرستند، فرق آنان که متدین هستند با آنان که نیستند، در چیست؟ در همین یک کلمه است که ما در زندگیمان از صفر تا صد تا نفهمیم خدا اجازه داده است دست به چیزی نمی‌زنیم، حرکت نمی‌کنیم، کاری انجام نمی‌دهیم. حتی کار خوب هم انجام نمی‌دهیم مگر اینکه بدانیم خدا به آن کار خوب راضی است. مگر اینکه بدانیم خدا آن کار خوب را امضا کرده است، مگر اینکه بدانیم خدا به آن کار خوب اجازه داده است. این حرف، یک پایه اساسی در زندگی کسانی است که موحد هستند و خدا را قبول دارند. طبعاً ما اسم این را می‌گذاریم خدامحوری. یعنی چه؟ یعنی ما محورمان در زندگی خدا است. هر کاری خواستیم انجام دهیم، اول نگاه می‌کنیم ببینیم خدا به این کار راضی هست

یا نیست؟ نتیجه آن این است که فردا روزی هم باید جلوی خود خدا جواب دهیم. ما هر کاری که الان انجام می دهیم، می دانیم که فوری ثبت می شود. یک جایی دارد پشت شانه مان نوشته می شود و یک روزی جلوی ما می گذارند. اگر آن روز بناست یقه ما را بگیرند، من همین الان باید بدانم که اگر خدا راضی است، می گویم خدایا من تحقیق کردم و دیدم تو راضی هستی، این کار را انجام دادم. آن روز هم سینه ام سپر، جلوی خدا آبرومند عرض می کنم: خدایا من وظیفه ام را انجام داده ام. از تو جزای خیر می خواهم. راه را هم درست رفته ام. هیچ هم خجالت ندارد. هیچ ناراحت شدن ندارد. هیچ هم پرویی نیست. ما کار درست را انجام داده ایم، سینه مان هم سپر است. اما اگر امروز خودت فهمیدی، این با امضای خدا بودنش برایت ثابت نشد اما دلت خواست این کار را انجام دهی، فردا باید جواب دهی. خدا می گوید: من کی گفتم این کار را انجام دهی؟ کی اجازه دادم؟ سندش را بیاور ببینم. روی چه سندی این کار را کردی و به حساب من نوشتی؟ به حساب من نمی توانی بنویسی. خب حالا وقتی به حساب من نبود، به اجازه من نبود، من حق دارم تو را محاکمه کنم چون من گفته بودم کاری که من اجازه نداده ام را حق نداری انجام دهی. حالا می آورمت پای محاکمه ببینم چه بلایی باید سر تو در بیاوریم. پس خدامحوری و اینکه همه حرکات و سکنات ما باید بر محور خدا باشد، یک اصل است در اعتقادات دینی اسلام و موحدین و هر کسی که این راه را قبول دارد.

سقیفه آمد چه کار کرد؟ سقیفه در همان پایه اول، اولین چیزی را که نابود کرد و آن را از دین اسلام کنار گذاشت، خدامحوری بود. یعنی آن اصل و آن ذات و آن پایه یکتا پرستی و توحید را از دست همه مردم گرفت و خیال همه مردم را از آن راحت کرد که خیالتان راحت باشد. در زندگی آن چیزی که لازم نیست، خدامحوری است. آن چیزی که انسان نباید برای آن نگران شود و نباید برای آن پافشاری کند و نباید ترمز دستی را بکشد، خدا است. شما از هر کسی خواستید، در دنیا بترس اما از خدا نترس. جلوی هر نیرویی، هر پلیسی، هر بازدارنده ای خودت را نگهدار اما جلوی خدا خیالت راحت باشد و هر غلطی دلت خواست انجام بده. این پایه را غدیر گذاشت برای اینکه جلوی خدا تکان نمی شود خورد. سقیفه آمد چنان این را نابود کرد و به همه آموخت که خدامحوری کیلویی چند است، آن را دور بینداز و آن کسی که از او نباید بترسی، خدا است. از هر کسی می خواهی، بترس. از خدا نترس. این یک پایه اساسی بود که در این تقابل اتفاق افتاد. یعنی خدامحوری یکی از مواردی است که سقیفه با تقابلیش با غدیر، آن پایه ای که غدیر گذاشته بود، به عنوان خدامحوری شکست و نابود کرد.

مطلب کاملاً روشن شد؟ حالا من یادداشتی بنویسم و ادامه بحث:

**۱. خدامحوری:** پایه خدامحوری و اجازه پروردگار در همه حرکات شخصی و جمعی انسانها توسط غدیر پایه گذاری و محکم شد اما سقیفه آن را از میان برداشت.

اما توضیح مطلب: سقیفه چگونه این را از میان برداشت و چه نتیجه ای باقی گذاشت؟ چگونه از میان برداشت؟ خداوند توسط پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، تا آخر بزنگاه عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تا قیامت دوازده امام معصوم علیهم السلام را به عنوان جانشین ایشان گذاشت. برای چه؟ برای چه گذاشت؟ برای این که ما افتخار کنیم و بگوییم چه موجودات خوبی؟ اینها بزرگان ما هستند، برای این گذاشت خدا؟ آنها که در عالم بالا بودند و در عالم نورانیت بودند و تمام انبیاء علیهم السلام هم به آنها افتخار کردند. سر حوائجشان هم اسم مبارکشان را می بردند و حوائجشان را می گرفتند. پس دیگر نیازی به غدیر نبود. دیگر دوباره برای مسلمانان گفتن لازم نبود. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلقت نورانی خودشان را بارها در عمرشان برای اصحابشان گفته بودند. پس این نیست که این دوازده امامی که برای ما تعیین کرده اند، برای این بود که ما به آنان افتخار کنیم. چون قبلاً هم افتخار می کردیم. بعداً هم افتخار می کنیم و آنها عظمتشان به ما بسته نیست و همچنان عظمت دارند. پس برای چه گذاشت؟ برای اینکه این بشر افسارش پاره نشود و بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سرخود نباشد و سرکشی نکند تا اینکه هر غلطی که دلش می خواهد بکند. خدا گفت خیال نکنید شما را به حال خود رها می کنم. همانطوری که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را بر تک تک بشر مسلط کردم و نگذاشتم یک روزی باشد که اینها بگویند مأمور خدا بالای سر ما نبود و ما این اشتباه را کردیم و خدایا ای کاش کسی را برای ما فرستاده بودی، آن را من ادامه دادم و تا روز قیامت این دوازده نفر، هم در بعد علمی و فکری و اعتقادی افسار شما را در دست گرفته اند و نمی گذارند گمراه شوید و هم در بعد اجرایی و عملی جامعه امام شما هستند و آنان باید امور جامعه را اجرا کنند و عملی کنند و نگذارند در آن خلاف خدا اتفاق بیفتد و نگذارند راه غیر خدا در اجتماع ایجاد شود. دیگر از این بهتر هم می خواستید؟ یعنی اگر بنا باشد در جامعه خدامحوری اجرا شود، چه کار باید کرد از این بهتر؟ خدا کسی را که خودش در درجه صد و در درجه اعلائی پاکی است، یعنی در درجه اعلائی خدامحوری خودش،

چنین کسی را «**لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک**» در این حد که خدایا اینها بندگان تو هستند اما هر چه بگویند انکار خودت داری می گوئی، هر دستوری بدهند، انکار خودت داری می گوئی. هر نهی ای کنند، انکار خودت داری می گوئی نکن. بین خدا چه کسانی را برای ما انتخاب کرده است. این عین خدامحوری است. خدا نفرموده است که این ائمه معصومین علیهم السلام فقط در بعد علمی و اعتقادی به شما یاد می دهند و اجرای اجتماع را بدهید دست هر کسی که خودتان می خواهید. حتی این اندازه افسار ما را رها نکرده است. گفته است این ائمه معصومین علیهم السلام هم در آنچه که باید یاد بگیرید، از شما مراقبت می کنند و هم در مقام عملی اجتماع هم اینها باید امام شما باشند و اینها باید مجری باشند. اینها باید احکام خدا را برای شما پیاده کنند. خوب، چیزی باقی ماند؟ خدا ما را محکم و تنگ بسته که تکان اضافه نمی شود خورد، بر اساس غدیر. یعنی اگر غدیر را بگیرید، خدامحوری مطلق است. خدامحوری مو لای درزش نمی رود. خدامحوری راه فرار ندارد. اگر غدیر اجرا می شد؛ اگر غدیر آنطور که خدا فرموده بود، عملی می شد؛ اصلاً راهی برای فرار از خدامحوری نبود. همه در راه خدا حرکت می کردند. یک کسی یک سوزن کج می رفت، می کشیدند می آوردند داخل. اگر یک کسی یک ذره می خواست بر خلاف امر خدا حرکت کند، چنان در سرش می زدند که حرف اضافه نزنند. این شکلی بود که غدیر درست کرد.

سقیفه آمد چکار کرد؟ سقیفه گفت به جای این که ما پس فردایی برویم به جنگ علی علیه السلام که بالای منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته، کما اینکه هر روز با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درگیری داشتند، بهتر این است که از ریشه بکنیم و اصلاً نگذاریم نوبت خدامحوری برسد که یک روز به جنگ خدامحوری برویم. اصلاً خدامحوری نیاید و پیدا نباشد که ما زحمت این را بکشیم که برویم و بگوییم این خدامحوری را باید به طریقی از بین ببریم و باید نابودش کنیم. چکار کرد؟ از همان اول نگذاشت که غدیر برود بالای منبر که هم در بُعد علمی و اعتقادی و فکری مردم را راهنمایی کند و خدامحور کند و هم در مقام اجرایی که همه چیز را دست گرفتند و علی ابن ابیطالب علیه السلام را هم گوشه خانه فرستادند و گفتند اصلاً حرف اضافه بزنی، گردنت را می زنیم. معنای این چیست؟ معنایش این شد که بدون دردسر، بدون زحمت زیاد از همان اول، ریشه خدامحوری را از ته دندان کشیدند و جوری از اجتماع دور انداختند که صبح فردا که مردم بلند شدند به خیابان آمدند، دیدند یک چیز در اجتماع نیست و آن خدا است. همه چیز هست، همه جای زندگی سر جایش است. یک چیزی از زندگی همه کنده شده و آن هم اسمش خدا است. دیگر نماینده خدا پیدایش نیست. تا دیروز پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. اذیتش هم که می کردیم، باز هم بود. حرفش را هم گوش نمی کردیم، باز هم آنجا ایستاده بود. اگر گوش نمی کردیم، خودش می آمد می گفت این کار را نکنید. می آمد جلوی ما را می گرفت اما الان اصلاً نیست. آنجا، جایی که باید یکی می نشست. که مواظب همه باشد، آن آقا دیگر بالای آن منبر نیست. پس «**لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ**» انکار خدا نیست. آقا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در خواب دیدم میمون ها از منبر من بالا می رفتند، معنایش چیست؟ معنایش این است که منبر یک اقتضاء و یک مفهومی دارد. منبر را در مسجد و در حسینیه می گذارند. یک کسی هم به اسم خدا و پیغمبر بالا می رود و حرف خدا و پیغمبر را به مردم می گوید. حالا خود شما ببینید یک میمون بالای منبر رفته نشسته، چه حالی می شوید؟ می گوئید کلاً حساب منبر تمام شد، اصلاً کلاً خدا پاک شد. یعنی چه مثلاً میمون بالای منبر نشسته؟ این را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده، من که نمی گویم. نمی خواهیم مسخره کنیم؛ بلکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند. یا رسول الله! میمون؟ فرمود همین که خدا در قرآن فرموده شجره ملعونه، همین ها هستند. شما الان باورتان نمی شود چون من پیغمبر بالای منبر هستم. اما من به شما می گویم شما روزی خواهید دید این میمون معاویه می نشیند بالای منبر، این میمون عمر و عاص می نشیند بالای منبر، این میمون است که می نشیند بالای منبر. این را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش بینی کردند یعنی چه؟ یعنی اینکه وقتی سقیفه آمد و او را بالای منبر نشانند، مردم یک نگاه عاقل اندر سقیفه کردند و یک خنده جانانه ای از ته جگر کردند و به همدیگر گفتند خدا خلاص است. خدا تمام شد. هر غلطی دلتان می خواهد بکنید. ما که اصل مطلب را کنار گذاشتیم، دیگر فرع مطلب و هر چه می خواهد پیش بیاید، دنباله اش خودش پیش می آید.

پس جنایتی که سقیفه در تقابل با غدیر کرده، اولین و مهم ترین و مؤثرترین محو خدامحوری است. محو این که ضابطه باید خدا باشد، است. وقتی شما اصل نماینده خدا را کنار گذاشتی، همه چیز را داری تابلو می کنی، همه را جلوی تابلو گرفتی، مردم شما ابوبکر را بالای منبر می دیدید، اما معنای این تابلو این بود که خدا تمام شد. خدامحوری تمام شد. تقید به حرف پرودگار خلاص شد. به همین معنا و همین راحتی. به طوری که می گویند که مرده شور به گریه در می آید، چند نفر از افرادی که وارد مسجد شدند و ناگهان ابوبکر را بالای منبر دیدند و انتظار نداشتند، جوری شوکه شدند، حتی ابوسفیان؛ که گفتند اگر شما هر هدفی داشتید ... این سنبل یک چیزهایی را در خاطر می آورد. سوابق این دو آدم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این حرف ها را در ذهن ما آورد. اینها تا چند روز پیش می خواستند

پیغمبر را بکشند. معنای این چیست؟ یعنی قاتل خدا آمده نشسته بالای منبر خدا، قاتل پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی قاتل خدا. مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود؟ جز نماینده خدا بود؟ اینها مگر بالای کوه نمی خواستند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند؟ حالا چطور شد بین این همه آدم، همین آدم نشست بالای منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم؟ یعنی واقعاً به این نباید فکر کرد؟ یعنی همینطوری باید ماست مالی کنیم برویم جلو؟ پس خدامحوری را از بین بردند. حالا از این کار دو نتیجه درآمد که این دو نتیجه را هم عرض کنم:

(۱) برداشتن نماینده مستقیم خدا از اجتماع و با مخالفت در اصل دستور خدا، مخالفت با سایر دستورات الهی آسان تر می شود. این حرف یعنی چه؟ یعنی اگر بناست به دعوا با خدا برویم و رو در روی خدا بایستیم، به جنگ خدا برویم، دیدید وقتی به بعضی آدم های خلافکار می گویند مثلاً این خلاف را نکن، می گوید من بزرگتر از اینها را انجام داده ام، این که دیگر چیزی نیست. یعنی خودش می فهمد که آدم اگر خلاف عظیمی را انجام داد، حالا اگر مثلاً دارد دروغ می گوید، می گوید شما دروغ می گوید؟ من دو، سه نفر کشته ام، حالا به من می گوید دروغ نگو؟! خودش می فهمد چه کرده که این کار در مقابلش چیزی نیست. مردمی که صبح بلند می شوند، نگاه می کنند و می بینند اولین، مهم ترین، بالاترین دستور خدا را مثل آب خوردن کنار گذاشته اند. حالا این مردم پس فردا دروغ گفتن برایشان گناه حساب می شود؟ عرق خوردن گناه حساب می شود؟ زنا کردن گناه حساب می شود؟ خودش دارد می فهمد که آن بزرگترین دستور خدا را مثل آب خوردن کنار گذاشته. خب پس من که به جنگ خدا رفته ام، من که حسابم پاک است، من که در دشمنان خدا اسمم ثبت نام شده، پس چرا کیف نکنم؟ چرا در بقیه چیزها مخالفت خدا نکنم؟ برای چه مقید خدا باشم؟ خدا به من می خندد. می گوید تو در اصل حرف، حرف من را گوش نکردی، حالا آمدی برای من نماز می خوانی؟ حالا یادت افتاده دروغ نگوئی؟ حالا یادت افتاده برای من روزه بگیری؟ تو اصل حرف من را گوش نکردی. حالا به خودت شکنجه می دهی بین رکن و مقام، عمر نوح علیه السلام داری، برای من عبادت می کنی؟ نمی خواهی. خودش می داند که خدا نمی خواهد. بنابراین خودش، خودش را خسته نمی کند.

پس اولین نتیجه این است که وقتی مردم با اصل دستور خدا مخالف کردند، خود به خود در دستورات فرعی خیلی راحت تر، مثل آب خوردن مخالفت برایشان عادی می شود.

(۲) نتیجه دوم این محو خدامحوری توسط سقیفه چیست؟ این است که اگر امام غدیر بالای منبر می نشست، تازه بنا بود به مردم بگوید که این کار را بکن و این کار را نکن. این کار نصفش غلط است، نصف غلطش را درست کن. چه در مقام اجرایی چه در مقام فکری. حالا که او آن بالا نشست، حالا که اجازه حرف زدن به او نمی دهند، خود به خود مردم اصلاً خدامحوری را یاد نمی گیرند. از چه کسی باید یاد بگیرند؟ برونند از ابوبکر یاد بگیرند؟! این خودش بابا آب داد را بلد نیست بنویسد، برونند به او بگویند تو به ما خدامحوری یاد بده؟ می گوید من اصلاً نمی دانم خدا چگونه است و چگونه باید به خدا معتقد باشم تا محور خدا را به شما بگویم. این طبیعی است. حالا برای گاهی مواقع مطلب خودش را به جای خود نشان می دهد. شما ببینید یک نماد قشنگ خدامحوری نماز است، عبادت خدا. خلیفه مسلمین، نماینده خلیفه مسلمین (کمی دقت کنید. می خواهیم بگویم خدامحوری به کجا رسید) بلند شده، آنقدر هم آدم خوبی است که وقت نماز صبح از خواب خود گذشته، بلند شده آمده در مسجد کوفه که قطعه ای از قطعه های مقدس زمین است. تشریف آورده در محراب، آفرین عجب نماینده خدایی، اول صبح مردم را به نماز فرا می خواند و خودش هم جلوتر از همه می آید در محراب. نماز را شروع می کند، آنقدر مست است از شراب که شروع می کند در رکوع ترانه می خواند: **عَلَّقَ الْقَلْبَ رَبَّاباً، بَعْدَ مَا شَابَتْ وَ شَاباً.** شرم می کنم از گفتن این. نمی تواند از رکوع بلند شود. آن عرق خورده را استفرغ می کند در محراب. این خاتمه خدامحوری است که در غدیر سر آن بریده شد و تمام شد. این عادی است، یعنی ابوبکر باید این کار را می کرد، عمر باید این کار را می کرد اما آنها خیلی زرنگ تر از این حرف ها بودند. گذاشتند اما بخواهند یا نخواهند عاقبت این کار همین است که شما می بینید.

هشام بن عبدالملک می گوید: اینگونه شراب خوردن به من مزه نمی دهد. یک استخر شراب درست می کند با کله می رود داخل آن شنا می کند و وسط آن هم شراب می خورد. خلیفه مسلمین هم هست. از او خدامحوری در می آید؟ از او چه انتظاری باید داشت؟ واقعاً انتظار همین بود که این کرد. یعنی نشان داد که وقتی سقیفه ای به تقابل غدیر بیاید، باید خلیفه برود در استخر شراب. اگر این کار را نکند، معلوم است دارد اشتباه می کند. معنای آن راه این بود اما کمی دیر خودش را نشان داد. معاویه هم زرنگ بود. نگذاشت خیلی چیزها روشن شود اما آخر گند این راه درآمد. آخر ته آن بیرون آمد، آخر نشان داد که کار به کجا می رسد.

پس مورد دوم اینکه وقتی امام غدیر و نماینده خدا وجود و حضور عملی نداشته باشد، مردم کسی را ندارند که از او خدامحوری را بیاموزند. این هم دو نتیجه این تقابل سقیفه با خدامحوری.

صلواتی بفرستید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ